

اوضاع سیاسی ایران در دوران خلافت امویان (41-132 هـ)

گ/سرویس آذربایجان

عدالت عزت پور

کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی

اوضاع سیاسی ایران در دوران خلافت امویان (41-132 هـ)

چکیده

سرزمین آلبانیای قفقاز یا ازان، در بخش جنوبی قفقاز که حدود آن در دوره های مختلف زمانی، تا اندازه ای متغیر بوده است میان دو رود گر و ارس قرار داشت و اراضی شروان، قُبله، شکی و مغان را در بر می گرفت و امروزه تقریباً جمهوری آذربایجان را شامل می شود. این سرزمین در سال های 24-26 هـ و در عهد خلافت عثمان بن عفان توسط حبیب بن مسلمه فهری و سلمان بن ربیعہ باهلی با صلح فتح گردید و تحت حاکمیت اعراب مسلمان قرار گرفت. تسلط مسلمانان بر ازان باعث گردید که تحولات جدیدی در این منطقه شکل گیرد، زیرا قبل از فتح ازان، این سرزمین تحت تابعیت ایران ساسانی بود و با فتح اعراب، حاکمیت ایرانیان برای مدتی از ازان برچیده شد و باعث تحولات جدیدی شد. این مقاله با وجود اینکه منابع این دوره، تاریخ آن را به روشنی مشخص نمی سازند درصد است که وضعیت این سرزمین را در دوران امویان(41-132هـ) روشن سازد.

واژگان کلیدی: ازان، مسلمانان، امویان.

مقدمه

در اواخر عهد ساسانی، جوانشیر اسپهبد ازان بود و بر سرزمین ازان فرمانروایی داشت. بنا به نوشته آرتامونوف، جوانشیر پادگان ایرانی مقیم شهر پرتو (بردعه) را بیرون راند و اعلام استقلال نمود و بعد از ورود عرب ها به قفقاز، وی همانند سران ارمنستان ناگزیر از پذیرش حاکمیت اعراب، بر ازان شد. ولی مدت این توافق دیری نپایید، چنانکه، بعد از قتل عثمان در سال 35 هجری بزرگان سرزمین قفقاز بار دیگر به سوی رومیان روی آوردند، جوانشیر نیز با کنستانت دوم، امپراتور روم شرقی پیمان اتحاد بست و تحت حمایت وی قرار گرفت (Artamonov, 1962, 181).

توضیح این نکته نیز ضروری است که تاریخ ازان طی دو قرن اول هجری، همانند دوره های قبل، چندان مشخص نیست و بیشترین آگاهی ها در مورد ازان، در این دوره را می توان از وقایعی دریافت کرد که حاکمان همسایه این سرزمین به وجود آورده اند، که این وقایع در خیلی مواقع، ازان را نیز شامل می شود. همچون؛ حملات مکرر خزرها و مقابله عرب ها با ایشان.

ازان در عهد خلافت معاویه و یزید

در سال 42 هجری، خزران از طریق دربند به ازان حمله کردند، ولی حمله آنان از سوی جوانشیر دفع شد (عنایت الله رضا، 1387، 57). منابع، چندان درباره این حوادث صحبت نکرده اند و منابع اسلامی نیز درباره حوادث این دوره مطلب چندانی ندارند. فقط، طبری در حوادث سال 42 هجری می نویسد: «در این سال، مسلمانان به غزای آلان رفتند.» (طبری، 1375، ج 5، ص 27) و این مطلب نیز نکته قابل توجهی درباره حمله خزران و دفاع جوانشیر در برابر این حملات ندارد.

در سال 44 هجری بار دیگر، گروهی از اقوام شمالی به ازان حمله کردند که در منابع با عنوان «هون - ها» معرفی شده اند. این اقوام تا رود ارس و دشت مغان پیش تاختند ولی در نهایت، خواستار گفت و گو با جوانشیر شدند. ملاقات جوانشیر و فرمانروای مهاجمان به پیمان صلح میان طرفین و ازدواج جوانشیر با دختر فرمانروای هون ها منتهی گشت و 120 هزار رأس دام، 7 هزار رأس اسب و 1200 اسیر جنگی ازانی که به وسیله هون ها غنیمت گرفته شده بودند به جوانشیر بازگردانده شد (Artamonov, 1962, 181_183).

چنانکه اشاره گردید، جوانشیر، همچون سران ارمنستان و ایبری (گرجستان) سیاست نزدیکی با امپراتوری روم شرقی (کنستانت دوم) را در پیش گرفت و همین امر، موجب ناخرسندی معاویه بن ابوسفیان، که در این زمان بر مسند خلافت نشسته بود، نسبت به قفقاز شد و به سبب نزدیکی حاکمان محلی قفقاز با رومیان، آنان را به خیانت متهم کرد و سپاهی به منظور سرکوب آنان به قفقاز فرستاد. جوانشیر، در این هنگام که امیدی به حمایت امپراتوری روم نداشت و از طرف دیگر، خزران نیز گرچه نیروی قابل توجهی به شمار می رفتند و با جوانشیر صلح کرده بودند، به دلیل یورش های پی در پی خود، وضعی را پدید آورده بودند که چندان قابل اعتماد نبودند. از این رو، جوانشیر که به حمایت خزران نیز امید نداشت، راه صلح و مسالمت با خلافت را در پیش گرفت و از بیم حمله آنان، دو بار به شام نزد معاویه رفت، بار نخست، در سال 47 هجری و بار دوم، به احتمال در سال 50 هجری (عنایت الله رضا، 1378، 402-403).

با رفتن جوانشیر به شام، دربار خلافت نیز به خاطر مشکلاتی که داشت تصمیم بر این گرفت که با جوانشیر صلح کند. زیرا، پس از شکست ساسانیان، عرب ها درصدد تصرف امپراتوری روم شرقی بودند و تا مرز این امپراتوری، در آسیای صغیر نیز پیش رفته بودند، و درگیر با امپراتوری روم شرقی بودند. چنانکه طبری در حوادث سال 42 هـ می نویسد: «مسلمانان در این سال به غزای روم رفتند و چنانکه گویند، رومیان را به سختی هزیمت کردند و جمعی از بطریقان آنها را کشتند» (طبری، 1375، ج 7، ص 27).

بنابراین معاویه، جوانشیر را که از بیم حمله مسلمانان، به شام رفته بود نزد خود فرا خواند تا نقش رابط میان دربار شام و دربار امپراتوری روم شرقی را ایفا کند. بدین ترتیب، جوانشیر مأمور گفت و گوی صلح با نمایندگان امپراتوری بیزانس شد و معاویه در مقابل خدمتی که جوانشیر به وی کرده بود، فرمانروایی منطقه سیونیک (سیسگان یا سیسجان) را به جوانشیر سپرد (عنایت الله رضا، 1375، 403) و ازان یکی از سرزمین های تابع خلافت شد و مقرّر گردید همه ساله خراج لازم را به دربار شام بپردازد. بارتولد، درباره سیاست جوانشیر می نویسد: «او [جوانشیر] به صورتی جداگانه و مستقل با سه دشمن مدعی اصلی خود، رابطه برقرار کرد و با یونانیان [امپراتوری روم شرقی]، خزران و عرب ها به گفت و گو پرداخت. جوانشیر با همه آنها وارد گفت و گو شد و از خلیفه عرب [معاویه]، فیلی هندی به عنوان پیشکش دریافت کرد» (بارتولد، 1375، 28).

پس از مرگ جوانشیر در حدود 50 هجری، برادرش «ورازتیرداد» زمام امور ازان را در دست گرفت. موسی کالان کاتواتسی، مؤلف تاریخ آلوانک، فصل سی و چهارم از کتاب خود را به ماجرای مرگ جوانشیر اختصاص داده و در فصل سی و پنجم همین کتاب به نحوه سرایی پرداخته است. وی مرگ جوانشیر را حاصل توطئه و سوء قصد درباری، می داند که علیه او صورت گرفته بود (عنایت الله رضا، 1378، 381).

ورازتیرداد، هنگامی که به حکومت رسید بنا به نوشته بارتولد: «خراج گزار هر سه؛ خزران، عرب ها و یونانیان [امپراتوری روم شرقی] شد تا به سود خود بهره گیرد.» (بارتولد، 1375، 29) بنابراین، ورازتیرداد که با عنوان «ورازتیرداد اول» شهرت دارد و در دوران خلافت یزید بن معاویه (60-64 هـ) دست نشاندۀ خلیفه، در شرق قفقاز و فرمانروای ازان بود، از یکبار با خزران امتناع ورزید و کوشید تا اختلاف با مهاجمان را از طریق گفت و گو حل کند. از این رو، ورازتیرداد، فرمانروای ازان به منظور برقراری صلح و ایجاد مناسبات دوستانه، اسقفی به نام «اسرائیل» را به عنوان سفیر و نماینده خویش نزد «آپ ایلیتور» فرمانروای هون ها فرستاد تا وی را به انعقاد پیمان صلح با حکومت ازان راضی کند (عنایت الله رضا، 1378، 384). اسقف، اسرائیل نه تنها توانست آپ ایلیتور را در سال 66-67 هجری به انعقاد پیمان صلح با فرمانروای ازان راضی کند، بلکه موفق شد آیین مسیح را نیز در منطقه آنان ترویج نماید. چنانکه اسقف آلبانیایی، مسیحیت را به آپ و سپاهیان او عرضه کرد و در این راه موفقیت هایی نیز به دست آورد. به قولی، معابد مشرکان، به خصوص معبد خدایی به نام «سپندیات» یا «اسپاندیات» تخریب شد و درختان مقدس بر زمین افتادند، کشیشان بومی (شمن ها) اعدام شدند و یا در آتش سوختند (دالپ، 1382، 73). بدین ترتیب، ورازتیرداد با خزران به توافق رسید و خراجگزار آنان گردید.

ورازتیرداد، پس از صلح با خزران و ضمن اتکا به خلافت، همراه با دو فرزندش به نام های «گایگ» و «وردان» برای حل اختلاف با امپراتوری بیزانس به قسطنطنیه رفت. یوستی نینوس دوم که در این زمان امپراتور بیزانس بود، ورازتیرداد و هر دو فرزندش را به علت نزدیکی با خلیفه و برهم زدن رابطه اش با امپراتوری بیزانس، تحت فشار قرار داده و در قلعه ای زندانی کرد (عنایت الله رضا، 1378، 405). بنا به نوشته کاتواتسی، ورازتیرداد به فرمان امپراتور بیزانس دستگیر شد. او فرزندانش خود را به عنوان گروگان باقی گذاشت و خود قصد بازگشت به اژان کرد ولی موفق به انجام این مقصود خویش نگردد و ناگزیر، در آنجا باقی ماند و پس از پنج سال، با توسل به حيله و نیرنگ توانست به اژان بازگردد. (همان، 406).

تاریخ بازگشت ورازتیرداد را سال 704 میلادی (85 هجری) نوشته اند که حدود یک سال پیش از مرگ عبدالملک بن مروان بوده است و از زمان بازگشت ورازتیرداد، اژان صرفاً تابع و خراجگزار امویان بود (همان، 407). بدین ترتیب، ورازتیرداد که قبلاً به سه حکومت خزران، عرب ها و امپراتوری بیزانس خراج می داد، اکنون تنها، خراجگزار یک حکومت شد و پرتو (بردع) شهر مهم اژان از سوی مسلمانان تصرف شد (بارتولد، 1375، 29).

دو فرزند ورازتیرداد به نام های گایگ و وردان نیز که به صورت گروگان در سرزمین رومیان بودند به فرمان امپراتور (یوستی نینوس دوم) که سخت به خشم آمده بود، به سیاه چال افکنده شدند. زیرا، پدرشان با حيله و نیرنگ، بعد از پنج سال توانست به اژان بازگردد، همچنین، به دلیل اینکه، بعد از بازگشت نیز، تحت تابعیت عرب ها قرار گرفته بود. بدین ترتیب، فرزندان ورازتیرداد، پس از دوازده سال که نزد رومیان گروگان بودند سرانجام، پس از مرگ یوستی نینوس دوم در سال 711م/92ه آزادی شدند (همان، 29). زیرا، پس از یوستی نینوس دوم، «وردان فیلیپیکوس» از دودمان آژادان ارمنی زمام امور را در دست گرفت و آنان را که در سیاه چال زندانی بودند آزاد کرد تا به سرزمین خود (اژان) بازگردند (عنایت الله رضا، 1378، 407). بنا به نوشته ی بارتولد، این آخرین تجربه برقراری ارتباط با دولت بیزانس پیش از تابعیت قطعی اژان از حاکمیت عرب ها بود (بارتولد، 1375، 29).

اژان در عهد خلافت مروانین

همانطور که اشاره گردید، عرب ها پس از شکست ساسانیان، درصدد تصرف امپراتوری روم شرقی بودند. به همین دلیل، مدام با امپراتوری بیزانس درگیر بودند و این درگیری ها، سرزمین های قفقاز و بخصوص اژان را نیز تحت تأثیر قرار می داد. در روزگار معاویه بن ابوسفیان که میان امپراتوری بیزانس و عرب ها صلحی منعقد گردیده بود، در دوران خلافت مروان بن حکم (64-65ه) این توافق از سوی امپراتوری بیزانس شکسته شد و در سال 69-70ه سپاهیان روم شرقی به ارمنستان حمله کردند و سپس سراسر قفقاز از جمله: اژان را به تصرف درآوردند (عنایت الله رضا، 1378، 408).

پس از این جریان، عبدالملک بن مروان (65-86ه/685-705م) در اواخر سال های خلافت خود، توانست ضمن بهره گیری از شورش و جنگ های داخلی امپراتوری روم شرقی، موقعیت لشکریان عرب را در قفقاز استحکام بخشد. بنابراین، در سال 73-74ه عرب ها به اژان لشکر کشیدند و گذرگاه دربند را به تصرف درآوردند و نیز، مانع نفوذ خزران به داخل سرزمین قفقاز شدند. عرب ها با استفاده از موقعیت و نیز، بهره گیری از هرج و مرج پدید آمده از شورش های حاکم بر امپراتوری روم شرقی، توانستند قفقاز را به تصرف درآورند و برای مدتی قفقاز را زیر سلطه خویش قرار دهند (همان، 408-409).

اواخر خلافت عبدالملک بن مروان نیز، برادر ناتنی وی، محمد بن مروان از سوی خلیفه، والی جزیره و ارمنیه شد و به ارمنستان لشکر کشید و گروه بسیاری از آنان را کشت و عده ای را اسیر کرد که این کشتار و اسارت، مردم اژان را نیز شامل گشت (یعقوبی، 1378، ج2، 287). موسی کلان کاتواتسی در این باره می نویسد: «محمد بن مروان به ارمنستان و از آنجا به اژان رفت و سپس شتابان به دربند حمله برد.» وی درباره بی رحمی های محمد بن مروان می نویسد:

«وی هشتصد تن از مردان ارمنی را با فریب و نیرنگ به دام افکند، همگی را به شهر نخجوان برد و در کلیسایی جای داد، درهای کلیسا را به روی اسیران بست و سپس کلیسا را به آتش کشید، چنانکه، اسیران، زنده در آتش سوختند. متعاقب آن، شیرویه، شاهزاده اژان را به همراه گروهی از آزادان به شام فرستاد» (عنایت الله رضا، 1378، 408). بدین ترتیب، سلطه کامل خلافت بر سرزمین اژان در سده دوم هجری (اواسط سده هشتم میلادی) روی داد و در سال 85-86ه عرب ها، دودمان مهران را برانداختند و شیرویه، آخرین فرمانروای این دودمان را به دمشق بردند و در آنجا به صورتی پنهانی به قتل رسانیدند (الهوردیف و دیگران، 2005، 43).

منابع اسلامی نیز، به این حوادث اشاره کرده اند. (یعقوبی، 1378، ج2، 221 و بلاذری، 1377، 295) ولی منابع اسلامی از شیرویه، شاهزاده اژان که موسی کلان کاتواتسی می نویسد: «به همراه گروهی از آزادان به شام فرستاده شد»، سخنی به میان نیاورده اند. چنانکه، یعقوبی می نویسد: «در کلیسای پیرامون اخلاط فراهم آمدند و دستور داد [محمد بن مروان] که پیرامون کلیساها هیزم فراهم ساختند و درها را بر روی ایشان بستند و سپس کلیساها را به آتش زد و همه آنان را سوزاند.» (همان، ج2، 221)

بدین ترتیب، آشفتگی ها و توطئه ها در دربار امپراتور روم شرقی، شرایط مساعدی را برای عرب ها، بخصوص در مناطق قفقاز فراهم ساخت. در این دوران، چهار فرزند عبدالملک بن مروان، یکی پس از دیگری بر قفقاز و اژان فرمان راندند و اینان کسانی بودند که بعدها به خلافت هم رسیدند؛ ولید بن عبدالملک (86-97ه)، سلیمان بن عبدالملک (97-99ه)، یزید بن عبدالملک (101-105ه) و هشام بن عبدالملک (105-125ه) (عنایت الله رضا، 1378، 409).

بارتولد درباره حوادث این دوره در قفقاز و به خصوص سرزمین اژان می نویسد: «دولت عربی از جهت ساختار خود، نظم زیادی پیدا می کند، زبان عربی، زبان حاکم می شود و سلطه مداوم عرب ها در این سرزمین [اژان] برقرار می گردد. بدین لحاظ، مثلاً ما تنها در سال 708-709م/899ه به سکه هایی اسلامی که بر روی آنها اسم این منطقه [اژان] به زبان عربی نوشته شده، برمی خوریم، یعنی زمانی که خلیفه ولید بن عبدالملک (705-715م/86-97ه) حکومت می کرد»

(بارتولد، 1375، 29). همچنین وی می نویسد: «به طور کلی، این سال ها از درخشان ترین دوران تاریخ خلافت محسوب می شد. مرزهای دولت اسلامی مشخص گردید، در ضمن، همان دربند که تا زمان اشغالش به دست خزران به عنوان استحکامات ساسانیان شناخته شده بود مرز شمالی اژان به شمار می آمد» (همان، 29).

حاکمیت طولانی عرب ها در قفقاز، موجب بروز برخوردهای بعدی آنان با خزرها گردید. این بار، خزرها به عنوان متحد امپراتوری روم شرقی وارد عرصه کارزار شدند. در اینجا، به درگیری عرب ها با خزران تا جایی اشاره می گردد که مربوط به اژان نیز باشد و مطالبی که اژان را تحت الشعاع قرار نمی دهد، ذکر نمی شود.

طبری در حوادث سال 89 هجری می نویسد: مسلمة بن عبدالملک، برادر ناتنی خلیفه وقت (ولید بن عبدالملک)، در پی فتح قلاع و شهرهای آذربایجان، علیه ترک ها به سوی یاب (دربند) حمله کرد (طبری، 1375، ج9، 3821). در صورت صحت مطلب، چنین می نماید: که خزرها به طور موقت بر باب دست یافته بودند. البته، چنین به نظر می رسد که طبری ترکان را به جای خزران گرفته است و این خطایی است که برخی از مؤلفان اسلامی مرتکب شده اند. با وجود این، در نوشته های مؤلفان نخستین سده های اسلامی، نام خزران به کار رفته است. بلاذری نام خزران را آورده است و در جایی که بحث از ارمنیه می کند، می نویسد: «به قولی، سیسجان و اژان و تفلیس، ارمنیه اول بوده است و جزان و اژان در دست خزرها و سایر مناطق ارمنیه در تصرف رومیان بود.» (بلاذری، 1377، 280) مسعودی نیز، خزران را از ترکان جدا دانسته و هنگام بحث درباره اقوام شمال قفقاز از «خزر و الان و طویف ترک و سریر و دیگر قبایل ققار» (مسعودی، 1378، ج1، 172) به صورت جدا نام برده است.

بعد از حمله مسلمة بن عبدالملک در سال 98 هجری، خزران با مدتی تأخیر به مقابله عرب ها شتافتند و نخست، درصدد تصرف اژان برآمدند. آنها دربند و اراضی ساحلی شمال اژان را تصرف کردند، ولی این پیروزی دیری نپایید (عنایت الله رضا، 1387، 57). زیرا، در سال 93ه عبدالعزیز بن حاتم باهلی، عامل ولید بن عبدالملک درصدد حمله به خزرها برآمد و از رود گر گذشت، ولی نتوانست دربند را به تصرف درآورد (عنایت الله رضا، 1378، 410). پس از مدتی، در سال 95 یا 96 هجری مسلمة بن عبدالملک، حمله تازه ای را به دربند آغاز کرد و آن را تصرف نمود (دانلپ، 1382، 74). طبری، همچنین در حوادث سال 91ه می نویسد: «در این سال، مسلمة بن عبدالملک به غزای ترکان رفت و در ناحیه آذربایجان به باب رسید و شهرها و قلعه هایی به دست وی گشوده شد.» (طبری، 1375، ج9، 3835).

خزرها در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (99-101هـ) دست به حمله ای زدند که شاید نخستین حمله علیه اسلام بود و در سال 99هـ صورت گرفت. آنان از ازان گذشتند و در حمله به آذربایجان، جمعی از مسلمانان کشته شدند. خلیفه، حاتم بن نعمان را به مقابله با خزرها فرستاد و حاتم بن نعمان مهاجمان را با تلفات بسیار شکست داد و با پنجاه اسیر خزری نزد خلیفه بازگشت (همان، ج.9، 3952). البته بلاذری، عامل عمر بن عبدالعزیز بر ارمینیه را حاتم بن نعمان نمی داند و در این باره می نویسد: «سلیمان بن عبدالملک، عدی بن غمیره کندی را والی ارمینیه کرد. ... عمر بن عبدالعزیز نیز، او را بر ارمینیه ولایت داد و وی صاحب نهر عدی در بیلقان بود. بنا به روایتی عامل عمر، حاتم بن نعمان بوده است که این گفته استواری نیست» (بلاذری، 1377، 295).

به دنبال این وقایع، در سال 103 هجری خزرها به قوم آلان ها تاختند (طبری، 1375، ج.9، 4029). آنگاه با نیروهای کمکی که از قیچاق ها و دیگر اقوام ترک دریافت کرده بودند، با سپاهی حدود سی هزار نفر، بار دیگر به ازان تاختند و با گذر از این سرزمین، به ارمنستان حمله کردند و در محلی به نام «مرج الحجاره» با سپاهیان مسلمان به فرماندهی ثبیت النهرانی روبه رو گردیدند و نبرد سختی بین طرفین درگرفت. خزرها در این جنگ، لشکریان عرب را درهم شکستند و اردوگاه و خیمه های آنان را به غارت بردند و به پیروزی کامل رسیدند (ابن اثیر، 1378، ج.7، 2941). یزید بن عبدالملک که در این زمان خلیفه بود، از این شکست مسلمانان، بسیار ناراحت و خشمگین شد و درصدد تویبغ فرمانده سپاه، ثبیت النهرانی برآمد که ثبیت النهرانی چنین پاسخ داد: «ای امیرالمؤمنین، من هرگز جبان نبودم و از مقابله دشمن عجز نداشتم. کار چنان بود که مرد به مرد آویخته بود و اسب به اسب فرو رفته. آن قدر نیزه فرو کوفتم تا شکست و آن قدر شمشیر زدم تا نکه تکه شد. اما خدای کریم و بزرگ آن می کند که خود می خواهد» (همان، ج.7، 2941).

بعد از این نبرد، خزرها آماده شدند تا سرزمین هایی را که بر اثر عقب نشینی سپاه مسلمانان، بی دفاع می ماند را تصرف کنند، زیرا باقیمانده لشکر مسلمانان بعد از این جنگ به شام عقب نشینی کرده بودند. به همین دلیل، خزرها همه نیروهای خورد را یک جا گرد آوردند و آماده لشکرکشی شدند (همان، ج.7، 2941-2942). یزید بن عبدالملک، جراح بن عبدالله حکمی را عجلانه به حکومت ارمنستان منصوب کرد و وی را مأمور حمله به خزران نمود. وقتی که خزرها اطلاع یافتند که جراح با سپاهی گران به سوی ایشان می آید، به سوی دربند، که هنوز پادگانی از مسلمانان در آن مقاومت می کردند، عقب نشستند. جراح بن عبدالله در سال 104 هجری به برده رسید و مدتی را در آنجا اقامت کرد و به لشکریان خود استراحت داد (بلاذری، 1377، 295-296). وی در این مدت کوتاه چند روزی، فرصت یافت تا اختلافی را که در اوزان و پیمانته های اهالی برده بود، به قاعده درآورد. بلاذری می نویسد: «... آن را [اوزان و پیمانته ها را]، به اعتدال و درستی استوار داشت و پیمانته ای برگزید که آن را «جراحی» نامیدند و تا امروز، از سوی مردم آن دیار به کار برده می شود» (همان، 295). یعنی، هنوز در ایام روایت بلاذری این اوزان و پیمانته ها رایج بوده است.

جراح بن عبدالله، پس از اقامت در برده، از رود گر گذشت و به سوی دربند حرکت کرد و در کنار رودی به نام «روباس» در چند مایلی دربند فرود آمد (یعقوبی، 1378، ج.2، 279). آنگاه از آنجا حرکت کرده و به سوی دربند تاخت. خزرها با سپاهی مرکب از چهل هزار نفر تحت فرماندهی «بارجیک» یا «برجیک»، فرزند خاقان خزر به مقابله شتافتند (بلعمی، 1368، ج.2، 928). در نبرد شدیدی که میان خزرها و سپاه جراح درگرفت، خزران در جریان نبرد شکست یافتند و بسیاری از آنان به اسارت درآمدند. پس از این نبرد، «حمزین» و «ترغو» نیز به دست عرب ها افتاد و ساکنان این دو محل به جای دیگری نقل مکان کردند (ابن اثیر، 1378، ج.7، 2942). آنگاه، جراح بن عبدالله بازگشت و در شکی فرود آمد و سپاهیان نیز در برده و بیلقان زمستان را به سر بردند. سپس جراح با سپاهیان رهسپار «بلنجر» شد که به شکست این شهر و تصرف آن به دست عرب ها انجامید (بلاذری، 1377، 296).

طبری درباره فتح بلنجر می نویسد: «بلنجر به دست وی [جراح] گشوده شد و ترکان [خزرها] را هزیمت کرد و آنها را با همه فرزندان شان در آب غرق کرد و هرچه خواستند اسیر گرفتند و قلعه های مجاور بلنجر را گشود و همه مردم آن را بیرون راند.»

(طبری، 1375، ج.9، 4044) اینکه بسیاری از مردم بلنجر بیرون رانده شدند و یا بیشتر آنان مهاجرت کردند و عازم شمال شدند، دویست سال بعد، ابن فضلان در سفرنامه خود، در میان بلغارهای ولگا به چندین هزار بلنجری اشاره می کند (ابن فضلان، 1959، 135) که می توان حدس زد اجداد مردم مورد نظر ابن فضلان، مهاجران بلنجر بوده اند (دانیلپ، 1382، 78).

جراح بن عبدالله، بعد از تصرف چند شهر، از جمله بلنجر این ناحیه را به صورت بخشی از ازان و به ویژه، منطقه «کبلک» (قبته) درآورد (عنایت الله رضا، 1378، 411). جراح در سال 105 یا 106هـ بار دیگر، حمله به خزرها را از سرگرفت ولی این بار از طرف معبر داریال و سرزمین آلان ها پیش رفت و به شهرها و قلعه های آن سوی بلنجر رسید و بعضی از آنها را گشود (طبری، 1375، ج.9، 4053). در سال 107هـ خلیفه، هشام بن عبدالملک (105-125هـ) جراح را احضار و برادر ناتنی خود، مسلمة بن عبدالملک را به حکومت ارمینیه و آذربایجان منصوب نمود و مسلمة نیز، حارث بن عمرو طائی را مأمور حمله به خزرها نمود. در سال 108هـ خزران به فرماندهی فرزند خاقان، به ازان حمله کردند و پس از تصرف این سرزمین، درصدد حمله به آذربایجان برآمدند. ولی از سوی لشکریان عرب به فرماندهی حارث بن عمرو طائی شکست خوردند و به شمال رود ارس گریختند. در این زمان، خزرها پایداری نشان دادند، اما باز هم از مسلمانان شکست خوردند (ابن اثیر، 1378، ج.7، 2975). در این زمان، عرب ها، پادگان های بسیاری در اران به وجود آوردند و برده به صورت پایگاه مرکزی عملیات نظامی مسلمانان، بر ضد خزرها درآمد (دانشنامه ایران و اسلام، 1370، ج.11، 1448).

در لشکرکشی بعدی در سال 109هـ مسلمة بن عبدالملک، خود به مقابله با خزرها برخاست. یعقوبی درباره حمله مسلمة می نویسد: «مسلمة در بلاد خزر پیش رفت تا به خزران رسید و آن را فتح کرد و مردمش را کشت. سپس به شروان روی نهاد و مردم آنجا با وی سازش نمودند. سپس رهسپار مسقط شد و مردم آنجا نیز، با وی صلح نمودند و وی سواران خود را به سوی لکز گسیل داشت تا اهالی آنجا با وی صلح کردند و نیز به طبرسران فرستاد و اهالی آنجا با وی صلح کردند. آنگاه، در بلاد پیش رفت و کسی با وی روبه رو نمی شد تا به سرزمین ورثان رسید و خاقان، پادشاه خزر با وی به جنگ ایستاد و ... مسلمة عموم آن بلاد را فتح کرد» (یعقوبی، 1378، ج.2، 285-286). از این روایت یعقوبی، می توان دریافت که در این زمان، بسیاری از مناطق ازان زیر سلطه خزرها بوده است که مسلمة بن عبدالملک، دوباره آنها را فتح کرده است.

به رغم شهرت و کفایت مسلمة و موفقیت های پراننده و آشکاری که کسب کرد، معلوم می شود که وی هنوز به خزرها ضربه قاطعی وارد نکرده بوده است. زیرا، در سال 111هـ خزرها از آذربایجان سردرآوردند و بار دیگر، حارث بن عمرو آنان را وادار به عقب نشینی کرد (دانیلپ، 1382، 80). شاید همین امر باعث شده باشد که هشام بن عبدالملک، مسلمة را فرا خوانده و پس از چند سال، بار دیگر جراح بن عبدالله را به حکومت ارمینیه بفرستد (طبری، 1375، ج.9، 4110 و ابن اثیر، 1378، ج.7، 2995).

جراح بن عبدالله، اندکی بعد از به حکومت رسیدن دوباره خود بر ارمینیه درصدد حمله مجدد به سرزمین خزرها برآمد. گفته شده است که جراح در سال 111هـ به تفلیس حمله کرد و از تفلیس یعنی، معبر داریال به سرزمین خزرها رسید و پایتخت آن «بیضاء» را که در مسیر سفلی رود ولگا قرار داشت به تصرف درآورد و به سلامت بازگشت (ابن اثیر، 1378، ج.7، 2995). البته، به جز ابن اثیر، دیگر مورخان به این نکته اشاره نکرده اند و دانیلپ، مؤلف کتاب تاریخ خزران بر این عقیده است، که درباره این کار بزرگ، اغراق گویی بسیار شده است. چون در آن هنگام، امکان حمله وسیع وجود نداشته است تا پس از نبردهای سنگین و از میان بردن پیپی استحکامات به چنین پایانی برسد.

(دانیلپ، 1382، 80). وی در ادامه سخنان خود می نویسد: به طور قطع، خزریه در سال 111هـ به زانو درنیامد. ولی ممکن است ستونی از پیشتاژان، در پی حمله خود تا حدی در آن رخنه کرده باشند. همچنین، شایان ذکر است که در سایر منابع، به غیر از ابن اثیر، صحبتی از حمله به خزریه در این سال نرفته است. تقریباً مسلم است که در اینجا اشتباهی رخ داده است و لشکرکشی بزرگ مروان بن محمد در سال های بعدی را به جراح نسبت داده اند (همانجا).

به هر حال، خزران در سال 112هـ سپاه بزرگی فراهم آوردند که بنا به روایات، به سیصد هزار تن می رسید (بلعمی، 1368، ج.2، 931). خزرها به فرماندهی «برجیک» - که قبل از این ذکر گردید معبر داریال را گرفتند و به ازان و آذربایجان حمله کردند. جراح بن عبدالله حکمی که بنابر معمول، فصل زمستان را در شکی به سر می برد از حضور خزران آگاه شد و آهنگ برده کرد و از آنجا روانه اردبیل شد و در آنجا به انتظار خزرها نشست. جراح، بخشی از سپاه خود را برای حفظ دیگر نواحی که خطر حمله خزران به آن نواحی می رفت، فرستاد. در مقابل، خزرها نیز از طریق امیر گرجستان اطلاعات ارزشمندی درباره محل استقرار لشکریان عرب و موقعیت جراح به دست آوردند. به همین دلیل، تا شهر ورثان در کنار رود ارس پیش راندند و آن را در محاصره گرفتند. جراح بن عبدالله درصدد مقابله

برآمد و نزدیک این شهر با خزرها روبرو شد، ولی نتوانست آن را آزاد کند. بنابراین، ناگزیر شد که به اردبیل برود و تا منطقه ارتفاعات سیلان عقب بنشیند. وی کوه سیلان را که پشت سر داشت تکیه گاه خود قرار داد و به توصیه یکی از مردم بومی بر آن شد که خطر کند و در مرززار اردبیل، در کنار شهر به مقابله ای سرنوشت ساز با خزرها بپردازد(همان، ج2، 931-932).

سپاهیان جراح بن عبدالله، که دو روز در مقابل خزرها مقاومت کرده بودند، در غروب روز دوم دیگر امیدوی به مقاومت نداشتند و خود را در موقعیتی یأس انگیز می دیدند. در این میان، بهترین واحدهای لشکر جراح هم در جنگ کشته شدند و گروهی هم که زنده مانده بودند با فرار رسیدن شب گریختند و بامداد روز سوم، جراح با عده ای اندک، که با زخم برداشته بودند و با روحیه خود را از دست داده بودند، باقی ماند. خزرها در بامداد روز سوم، حملات خود را دوباره آغاز کردند که در نخستین حمله سپاهیان جراح رو به فرار نهادند و اندک باقیمانده سپاه نیز آنقدر پایداری کردند و جنگیدند تا به همراه فرمانده خود، جراح بن عبدالله در این جنگ کشته شدند. خزرها سر جراح را از تن جدا کردند و زن و فرزندانش را به اسارت گرفتند و غنایم بسیاری در این جنگ به دست آوردند(همان، ج2، 933).

البته، طبری محل کشته شدن جراح بن عبدالله را یک بار، اردبیل ذکر کرده است و می نویسد: «جراح و همراهانش در مرززار اردبیل به شهادت رسیدند.»(طبری، 1375، ج9، 4113) و یک بار دیگر، بلنجر، در شمال قفقاز آورده و از قول محمد بن عمر نوشته است: «ترکان [خزرها]، جراح بن عبدالله را در بلنجر کشتند»(همانجا).

خزرها پس از این جنگ، به سوی اردبیل هجوم بردند و با اینکه شهر بی درنگ تسلیم نشد، ولی خیلی زود به تصرف خزرها درآمد. خزرها از مردم شهر، آثانی که قدرت حمل اسلحه را داشتند، کشتند و زنان و کودکان را به اسارت گرفتند و غنایم بسیاری به دست آوردند و به هر کجا که رفتند دست به غارت و کشتار زدند(بلعمی، 1368، ج2، 933). آنگاه، پیشروی خود را ادامه دادند و به غارت آذربایجان پرداختند و بعد از زیر پا گذاشتن آذربایجان، به دیار بکر و موصل رسیدند و به غارت و کشتار اهالی پرداختند. گروهی نیز به «بغوان» یا «باگوان» (کسروی، 1323، ج29-32) که همان شهر باکو است روانه شدند و آن شهر را نیز مورد نهب و غارت قرارداند(عنایت الله رضا، 1378، 415).

پس از این شکست و کشته شدن جراح بن عبدالله، برادر وی، حجاج بن عبدالله حکومت ارمنیه را برعهده گرفت، ولی هنگامی که خبر شکست و کشته شدن جراح به هشام بن عبدالملک رسید، حجاج را کنار گذاشت و مسلمة بن عبدالملک را به این مهم برگزید(طبری، 1375، ج9، 13-41). اما قبل از آن به صوابدید وزیرانش، سعید بن عمرو حرشی را از «منبیح» شام فرا خواند تا هنگام آماده شدن مسلمة، وی را برای مقابله با هجوم خزرها به کار گیرد. سعید بن عمرو به گردآوری سپاه پرداخت و طبق روایتی دیگر، خلیفه به دست خود، پرچی به سعید داد و او را با سی هزار مرد جنگی، ساز و برگ کافی و صد هزار درهم هزینه لشکرکشی روانه کارزار کرد(بلعمی، 1368، ج2، 934).

سعید بن عمرو، نخست، شهر اخلاط(خلاط) در نزدیکی دریاچه وان در ارمنستان را به تصرف درآورد و سپس به برده رفت و در آنجا خطبه ای خواند و مردم را به اتحاد در برابر خطر مشترک فرا خواند و به خصوص از ثروتمندان خواست که نیاز فقرا را برآورند. آنگاه از برده حرکت کرد و آهنگ بیلقان نمود و در نزدیکی بیلقان اردو زد. هنگامی که سعید بن عمرو در بیلقان اردو زده بود، یکی از ساکنان بومی، نزد سعید آمد و گفت: طرخان خزر در روستای او مستقر شده و تنها دخترش را از او روده است و از ورود لشکریان عرب اطلاعی ندارد و روز و شب را در مستی و بی خبری می گذراند و به آسانی می توان او را به دام انداخت. سعید بن عمرو، تعدادی از لشکریان خود را به آن روستا فرستاد و به صورت غافلگیرانه و پنهانی به خانه ای که طرخان خزر در آن بود، حمله بردند و وی را در جا تکه تکه کردند. سپس، خزران را کشتند و باقیمانده را فراری دادند و پس از کسب غنایم بسیار به اردوی خود بازگشتند و دختر آن مرد روستایی را نیز به وی بازگرداندند(همان ج2، 934-935).

در این میان، مسلمانان در ورثان که با وجود محاصره سخت مقاومت می کردند، هدف بعدی سعید بن عمرو بود. سعید یکی از اهالی بیلقان را نزد اهالی شهر فرستاد و از آنان خواست که پایداری کنند و سرانجام با افروختن آتش بسیار، چنین وانمود کرد که گویا لشکری بزرگ برای نبرد با خزران آماده کرده است. خزران با این حيله سعید بن عمرو به وحشت و هراس افتادند و دست از محاصره برداشتند(همان، ج2، 936 و ابن اثیر، 1378، ج7، 2999-3000). سعید بن عمرو حرشی پس از ورود به ورثان، سپاهی از مردم آن شهر به شمار 20 هزار نفر فراهم آورد و آنان را به لشکریان عرب ملحق کرد و بر آن شد به پیکار با خزرها ادامه دهد. وی که از وجود لشکریان خزر مرکب از ده 10 نفر و پنج هزار اسیر مسلمان از جمله: همسر جراح بن عبدالله حکمی آگاه شد شبانگاه، خزران را در محاصره گرفت و ناگهان بر آنان هجوم برد تا اینکه اسیران را آزاد کردند و غنایم بسیاری به دست آوردند(ابن خلدون، 1364، ج2، 146).

البته، روایت های مختلفی درباره پیروزی سعید بن عمرو بر خزران در دست است که در صحت بعضی از روایت ها تردید وجود دارد. چنین به نظر می رسد که بلعمی و ابن اثیر، گزارش های مختصر طبری و یعقوبی و بلاذری را بسط داده باشند و به همین دلیل گزارش ها و روایت های مختلفی که حتی بعضی از آنها شباهتی به تاریخ ندارند به وجود آمده باشند.

به هر حال، خزرها پس از این شکست به «میمذ» از توابع آذربایجان رفتند و سعید بن عمرو آماده نبرد دیگری با خزرها شد که در این میان، نامه مسلمة بن عبدالملک به وی رسید و او را به سبب اقدام به جنگ خزران، قبل از رسیدن وی ملامت کرد. همچنین، سعید را از فرماندهی سپاه برکنار کرده و عبدالملک بن مسلم عقیلی را بر کار سپاه گمارد(بلاذری، 1377، 296). سرانجام، مسلمة بن عبدالملک خود، در سال 113 هجری بار دیگر به ارژان حمله برد. وی با اهل «خیزان» صلح کرد ولی فرمان داد تا قلعه آن شهر را ویران کنند. طبق گزارش بلاذری، وی برای خود در آنجا املاکی درست کرد که امروزه (زمان بلاذری) به «حوز خیزان» معروف است(همان، 297). بعد از این، پادشاهان جبال (کوه های قفقاز) با مسلمة از در صلح و سازش درآمدند و شروان شاه، لیران شاه، طبرسران شاه، فیلان شاه و خرشان شاه نزد وی آمدند و حکمران مسقط نیز چنان کرد. پس از آن، مسلمة بن عبدالملک به شهر باب رفت و آن را گشود(همانجا).

طبری، در حوادث سال 113 هجری می نویسد: «از جمله حوادث سال آن بود که مسلمة بن عبدالملک سپاه ها در ولایت خاقان پراکند و شهرها و قلعه ها به دست وی گشوده شد. کسان گشت و اسیر گرفت و بسیار کس از ترکان [خزرها]، خویشتن را به آتش به سوختند و همه مردم ماورای کوه های بلنجر به اطاعت آمدند و پسر خاقان کشته شد.»(طبری، 1375، ج9، 4136) وی همچنین در حوادث سال 114 هجری می نویسد: «در این سال، مسلمة بن عبدالملک از دربند بازگشت، از آن پس که خاقان را هزیمت کرده بود و دربند را ساخته بود و آنجا را استوار کرده بود.»(همان، ج9، 4137)

در سال 114 هجری، هشام بن عبدالملک، مروان بن محمد را ولایت دار ارمنیه و آذربایجان کرد(همانجا). مروان بن محمد، سپاهی بالغ بر چهل هزار تن گردآوری کرد و بعد از عبور از بلنجر به سوی خزرها تاخت. طی لشکرکشی، باران پیاپی و شدیدی که شروع به باریدن کرده بود، مشکل ساز شد و به دلیل وجود گل بسیاری که به دم اسبان می چسبید و حرکت آنان را کند می کرد، مروان بن محمد دستور داد دم اسبان را بربندند، از این رو، این جنگ به لشکرکشی «گل» مشهور شد. در این لشکرکشی، کار قابل توجهی صورت نگرفت و سپاهیان مروان با کشتن شماری از خزرها و گرفتن غنایم برگشتند(بلعمی، 1368، ج2، 934).

پس از این لشکرکشی، مروان بن محمد به حضور خلیفه، هشام بن عبدالملک رفت و پس از کسب اجازه از وی، با سپاهی مرکب از 120 هزار تن(ابن اثیر، 1378، ج7، 3118) در سال 117 هجری به سوی خزرها حمله کرد(یعقوبی، 1378، ج2، 303). بلاذری می نویسد: «مروان بن محمد در کسال (کساک) منزل کرد و شهر خود را بساخت که چهل فرسنگ از بردعه و بیست فرسنگ از تفلیس فاصله داشت.»(بلاذری، 1377، 298) با توجه به نوشته بلاذری، چنین به نظر می رسد، مروان بن محمد در این منطقه، دستگاه حکومتی دایر کرده بوده و از همان آغاز، قصد حمله به خزرها را داشته است.

مروان بن محمد، پس از این به سرزمین خزرها حمله کرد و وقتی فرمانروای خزرها فروزی سپاهیان مروان را مشاهده کرد و ساز و برگ ایشان را بدید «دلش را ترس بگرفت و بیمناک شد. مروان چون به وی نزدیک شد رسولی را بفرستاد و او را به قبول اسلام یا جنگ دعوت کرد. وی [خاقان خزر] گفت: اسلام را می پذیرم، کسی را بفرست تا آن را بر من بنماید. مروان چنان کرد و او اسلام آورد و با مروان معاهدت کرد»(همانجا). بعد از این، مروان به همان قلعه ای که پادشاه «سریر» در آنجا بود، روی نهاد. یعقوبی می نویسد: «آن تختی از طلا بود که بعضی از پادشاهان عجم و به قولی، انوشیروان آن را فرستاده بود و بدان جهت سریر نامیده شد.»(یعقوبی، 1378، ج2، 287) پادشاه سریر، در برابر مروان بن محمد از در اطاعت درآمد و با وی مصالحه کرد، بر این قرار که، هزار و پانصد غلام مشکین موی بدهد(همانجا) و هزار رأس نیز در هر سال بدهد(بلاذری، 1377، 298).

مروان، پس از صلح با پادشاه سریر، به سوی «تومان شاه» رهسپار شد و با آنها به شرط تأدیة بیست هزار سکه زر (ابن اثیر، 1378، ج7، 3019) و اینکه در هر سال، یکصد رأس بدهند، صلح کرد (بلاذری، 1377، 298-299). آنگاه، به سرزمین «زریکران» وارد شد و پادشاه آن با مروان بر این قرار که، همه ساله، پنجاه رأس بدهد صلح کرد (همان، 299). مروان بعد از زریکران، دژ حمزین را که از صلح امتناع کرده بودند، گشود و آن را آتش زد و ویران کرد (یعقوبی، 1378، ج2، 287). سپس، به دربند (باب)، طبرسران و دژ لکر رفت و با آنان صلح کرد. آنگاه به شروان لشکر کشید که آنان نیز، تن به صلح دادند (بلاذری، 1377، 299-300).

بعد از این، تا سال 132 هجری که سال پایان خلافت امویان است واقعه مهم و قابل توجهی در منابع نیامده است که با سرزمین ازان در رابطه مستقیم باشد و این سرزمین را نیز دربر بگیرد. در اواخر عهد بنی امیه، ولید بن یزید در سال 125 هجری به خلافت رسید. در این زمان، دربار بنی امیه دچار آشفتگی شده بود، به همین دلیل، ولید بن یزید در سال 126 هجری کشته شد. با کشته شدن ولید، در بین سپاهیان مروان بن محمد اختلاف به وجود آمد و مروان فرمانروای ارمینیه به جزیره رفت و بر آن ناحیه تسلط یافت. تا اینکه، یزید بن ولید که به خلافت رسیده بود، همه ولایت های پدر مروان (محمد بن مروان) را به او داد و در نتیجه، مروان بن محمد با یزید بن ولید بیعت کرد (طبری، 1375 ج10، 4439). سرانجام، خود مروان نیز در سال 127 هجری به خلافت رسید و خلافت او تا سال 132 هجری ادامه پیدا کرد. در همین سال مروان بن محمد کشته شد و ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس مشهور به سقاح به خلافت رسید و دوران خلافت بنی امیه پایان یافت.

نتیجه گیری

با توجه به گزارش های منابع، ازان در سالهای 24-26 هجری در دوران خلافت عثمان بن عفان به وسیله حبیب بن مسلمة فهری و سلمان بن ربیعة باهلی با صلح فتح گردید و خاندان مهران که در اواخر حکومت ساسانیان به تدریج فرمانروایی ازان را به دست آورده بودند مجبور به پذیرش حاکمیت مسلمانان شدند و تحت تابعیت آنان درآمدند. اما تابعیت حاکمان ازان چندان پایدار نبود و بستگی به اقتدار مسلمانان داشت. به طوری که بعد از قتل عثمان به دلیل آشفتگی که در میان مسلمانان به وجود آمده بود جوانشیر، حاکم ازان با کنستانت دوم امپراتور روم شرقی پیمان اتحاد بست و تحت حمایت او قرار گرفت.

با آغاز خلافت معاویه بن ابوسفیان که فتوحات مسلمانان دوباره از سر گرفته شده بود جوانشیر به دلیل بیم حمله مسلمانان، راه صلح و مسالمت را در پیش گرفت و حتی دوباره به شام نزد معاویه رفت. بدین ترتیب، سرزمین ازان از همان ابتدای حکومت مسلمانان، بستگی به اقتدار و ضعف مسلمانان از آنان اطاعت می کردند. تا اینکه، سلطه کامل دستگاه خلافت بر ازان در سده اول هجری روی داد و در اواخر خلافت عبدالملک بن مروان در سال 85-86 هجری، مسلمانان، خاندان مهران را برانداختند و شیرویه آخرین فرمانروای آن را به دمشق بردند و در آنجا به طور پنهانی به قتل رسانیدند. بدین ترتیب، پس از فتح ازان که با صلح انجام شده بود و والیانی از جانب خلیفه، برای اداره آن فرستاده می شدند و از طرف دیگر حاکمان محلی، حکومت این سرزمین را برعهده داشتند از این به بعد، والیان خلفای اموی در ازان آزادی عمل بیشتری برخوردار شدند و حاکمان محلی، تحت تابعیت والیان درآمدند.

منابع فارسی:

- • ابن اثیر، عزالدین علی، (1378)، تاریخ کامل، ج7، ترجمه حسین روحانی، ج2، تهران، انتشارات اساطیر.
- • ابن خلدون، العبر (تاریخ ابن خلدون)، (1364)، ج2، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی).
- • ابن فضلان، احمد بن فضلان بن العباس بن راشد بن حماد، (1379/1959م)، رساله ابن فضلان، تحقیق سامی الدهان، دمشق، مطبوعات الجامع العلمی العربی بدمشق.
- • بارتولد، واسیلی ولادیمیریویچ، (1375) جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام، ترجمه لیلار زین شه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- • بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، (1337)، فتوح البلدان، ترجمه و تعلیقات و مقدمه محمد توکل، تهران، نشر نقره.
- • بلعمی، تاریخنامه طبری، (1368)، ج2، تصحیح و تحشیه محمد روشن، ج2، تهران، نشر نو.
- • دانشنامه ایران و اسلام، (1370)، ج11، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- • دانلپ، د. م، تاریخ خزران (از پیدایش تا انقراض)، (1382)، ترجمه محسن خادم، تهران، انتشارات ققنوس.
- • رضا، عنایت الله، (1387)، نام دریای شمال، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- • رضا، عنایت الله، (1386) ازان از دوران باستان تا آغاز عهد مغول، ج3، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی (انتشارات وزارت امور خارجه).
- • طبری، محمد بن جریر، (1375)، تاریخ طبری، ج7، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج5، تهران، انتشارات اساطیر.
- • کسروی، احمد، (1323)، نام شهرها و دیه های ایران، دفتر اول، ج2، تهران، چاپخانه پیمان.
- • مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (1378)، مروج الذهب، ج1، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج6، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- • الهوردیف، ستار و دیگران، (2005)، تاریخ آذربایجان، ترجمه داود نصیریان فر، باکو، انتشارات معلم.
- • یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، (1378)، تاریخ یعقوبی، ج2، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج8، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

• Artamonow, m. I., Istorriakhazar, Leningrad, 1962.

• این مقاله در فصلنامه شماره 30 و 31 آران منتشر شده است .